

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سید هاشم سدید

۱۰/۱۲/۱۵

در تعریف مفهوم قشر باید از احتیاط کار گرفت

جناب داکتر صاحب هاشمیان در یکی از نوشته های اخیر شان مرا مخاطب قرار داده نوشته اند که ترجیح میدهند آنچه را من گروه خوانده ام، قشر بنامند. زیرا مجموعه افراد تشکیل دهنده حکومت کرزی از نظر ایشان بیشتر به قشر شباهت دارد تا به گروه.

به نظر من اگر جناب ایشان لازم می بینند که این تشکل را قشر بنامند هیچ کدام مانعی وجود ندارد. چرا که همان گونه که جناب شان بهتر از ما میدانند هر انسان جامعه شناس یا غیر جامعه شناس، از قدیم تا امروز، تعاریف خود را برای بیان مفاهیم اجتماعی داشته است. و قشر ناگفته نماند که یکی از بغرنج ترین مقوله ها یا مفاهیم اجتماعی، هم از لحاظ کمیت و کیفیت و هم از نگاه حجم و بافت و نظم و بی نظمی و پراکندگی و استحکام و انسجام و شکل و مضمون و حدود می باشد. گذشته از این با تغییر مستمر زندگی انسان ها و رشد دانش و بینش و دقت نظر بیشتر اندیشمندان به باریکی های رویداد ها، قضایا و کنش ها و واکنش های انسانی در جوامع یا چیزهائی که قبلاً در زندگی انسان ها وجود نداشته یا اندیشمندان نظر به دانش و بینش و دقت نظر کم یا در سطح همان زمان متوجه این باریکی ها نشده اند - جوامع از یک طرف ظریف تر شده اند و از طرف دیگر پیچیده تر - تعاریف مفاهیم و تفسیر قضایا نیز به تعریف های ظریف تر نیاز پیدا کرده است.

تعاریف گروه اما به پیچیدگی و وسعت و دشواری تعریف قشر نیست. گروه را شما - مثلاً - از هیچ لحاظ با سنخ و رده و دسته و قشر و طبقه اشتباه نخواهید گرفت. چون این مفهوم - با ماهیت و نوعیت ساده و روشن و شفافیتی که دارد - با هیچ یک از این مفاهیم دیگر اشتباه گرفته نمی شود. در رده بندی های مفاهیم اجتماعی - کتله های انسانی - در یک جامعه، گروه بعد از رده و قبل از قشر قرار دارد. به معنای دیگر قشر مفهوم وسیع تر نسبت به گروه دارد. به طور مثال شما هیچ وقت نشنیده باشید که بگویند قشر دزدان. ولی گروه دزدان در هر قصه و حکایت و هر سخن و حرفی به کار برده میشود و این گروه در هر قصبه و شهر و کشوری وجود دارد؛ گروهی که از چند نفر محدود تشکیل شده است. شش، شصت یا ششصد تا دزد را که باهم هستند - در یک تشکل - هیچ وقت قشر نمی خوانیم!

گروه هنری باران در اساس یک دسته چهار نفری از هنرمندان بودند که این گروه را به وجود آورده بودند. شما هیچگاه شاید نتوانید این گروه را قشر خطاب کنید. ولی اگر مجموع هنرمندان یک کشور را به لحاظ هنری قشر هنرمند بخوانید اشتباه نکرده اید. همینگونه قشر باسواد، قشر بیسواد، قشر روشنفکر، قشر کتابخوان، قشر سرمایه دار، قشر نادار، قشر دزدان، قشر روستائیان و ...

دهقانان در کل کشور، باوجود پراکندگی یا پراکنده افتادن شان، یک طبقه را تشکیل می دهند، ولی اگر همین دهقان را در محدوده یک روستا در نظر بگیرید این ها دیگر نه طبقه هستند و نه گروه، بلکه قشری را در سطح روستا تشکیل می دهند. اگر از میان همین قشر چند تا این جا و چند تا آن جا در تشکلات کوچک تر با هم کار مشترکی را انجام بدهند، در آن صورت این ها - هر کدام در جای خود - ضمن این که در سطح کلان تر یک قشر هستند، گروه هم نامیده می شوند.

طبیعیست که شما می توانید گروه دزدان را هم به کار ببرید، ولی منظور شما در این جا چند فرد محدود در یک مکان است که وابستگی شغلی و ماهیت کاری شان در سطح وسیع در نظر گرفته نشده است. این ها دزد هستند زیرا کار شان دزدی است و آنچه این ها را باهم در یک تشکل کوچک جمع نموده است منافع شان است که از طریق کار باهمی یا مشترک تأمین و تضمین می شود. درست مانند کرزی و دارودسته شان!

گروه مورد نظر را در نوشته پیشین من، شما میتواند تنها با توجه به تعریف آقای "ویلن"، آن هم برای این که این ها زندگی متظاهرانه دارند، قشر بنامید. زیرا ویلن متمولینی را که مصارف بی جا یا توأم با اسراف برای چشم و همچشمی و تظاهر یا به رخ دیگران کشیدن مانند اعمار منازل رهاپشی بسیار گران قیمت و مجلل، خرید موتر های قیمتی آخرین مدل، خرید لباس های فاخر - مانند داکتر عبدالله که قرار برخی تبصره ها یک دست دریشی را به چهل هزار دالر از قیمت ترین مغازه های امریکا خریده بود - خرید جواهرات گران قیمت برای زنان و دختران شان و دادن مهمانی های شهنشاهانه و ... انجام می دهند - تنها به دلیل همین تشابه - قشر می خواند. این ها را با توجه به دلایلی که آقای ویلن ارائه نموده می توان قشر اسراف گر خواند، ولی بحث من بر سر اسراف و خرچ پول نبود؛ اگر توجه کنید!

قشر بیشتر به لحاظ های مختلف، تشابه و تجانس ماهوی یا درونی دارد. قشر دزد کارش دزدی است. قشر دهقان در یک روستا کارش کشت کاریست. قشر روشنفکر به آنانی اطلاق می شود که ذهنیت روشن و نو دارند، در حالیکه افراد تشکیل دهنده گروه حتمی نیست که با هم تشابه و تجانس در حد قشر داشته باشند و دارای شغل و خاستگاه اجتماعی و تحصیل یک سان یا پیوند کاری دایمی باشند.

برخی از جامعه شناسان باوجود تلاش بسیار نتوانسته اند تفاوت میان قشر و طبقه را به درستی بیان کنند. دلیل آن این است که مفهوم قشر به اندازه کش دار است که تفکیک آن از بعضی جهات از بعضی مفاهیم دیگر اجتماعی که در بالا یادی از آن ها رفت مشکل بوده است، اگرچه کوشیده اند به نحوی تفاوت های آن را بیان کنند. مارکس به اساس نوشته یکی از مفسرین نظرات وی به وجود هشت طبقه اشاره داشته است. در حالی که برخی از جامعه شناسان جامعه را به دو طبقه تقسیم می کنند و هر طبقه را به چهار قشر - یعنی در مجموع جامعه را به هشت قشر - تقسیم می کنند.

پرداختن به جزئیات بیشتر مسأله با تأسف با معذرتی که فعلاً من دارم - بیست روز بعد چشم ها را به خاطر ضعف شدید بینائی عمل خواهند کرد - میسر نیست؛ اما اگر جناب هاشمیان صاحب دستور فرمایند، وعده می دهم که پیرامون تمام مفاهیمی که در بالا ذکر آن ها رفته است، در موقع مناسب، شرح کاملی بنویسم.

فعلاً با نوشتن همین مقالات کوتاه و غالباً بی محتوا - چون نوشتن را مسئولیتی می دانم، آنچه من می توانم از عهده آن برآیم، در این سن و سال همین برداشتن قلم است و فراموش نکنیم که کاری را که بعضی اوقات قلم می کند شمشیر نمی کند - خود را مصروف می دارم.

ولی آنچه مرا بیشتر به نوشتن این مقاله واداشت، در واقع، توضیح مسایل بالا نبود؛ بلکه بیان این مطلب بود که همه کسانی را که حکومت فعلی افغانستان را تشکیل می دهند تنها یک امر با هم متشکل نموده است و آن هم همان موضوع عمل و عکس العمل مشترک این ها برای جلب و محافظت منافع و دفع و از بین بردن منابع و منشأهای ضرر یا تهدید و نابودی ایشان است؛ باوجود همه تعارضات و تخاصم ها و تخالف هائی که میان این ها وجود دارد. به همین دلیل بود که من این ها را گروه " خودی - غیرخودی " نامیدم؛ زیرا باوجود با هم بودن، باهم نیستند و از هم جدا هستند. معجون و مخلوط عجیب و کاملاً منحصر به فرد! چنین در ضمن ارادی بودن، این تشکل غیرارادی هم است. غیرارادی برای این که بدون این که اراده خود این ها در این امر دخالت داشته می بود، به وسیله امریکائیان دور هم جمع شدند، و ارادی برای این که باوجود خواسته امریکائیان خود این ها نیز در اشتراک در این گروه بی میل نبودند، زیرا نفس مردار شان در تأمین منافع جمعی شان در این گونه گرد آمدن بهتر و بیشتر ارضاء می شد.

پیچیدن بر سر مفاهیم و پرداختن به مقوله ها حرف خوبی است، من خودم زیاد به پرداختن به معنا و مفهوم واژه ها و اصطلاحات علاقه دارم، خصوصاً زمانی که انسانی مانند ما چیز های بکر و نوی از زبان استادان می شنوند، ولی هدف من در آن نوشته پرداختن به چیز های عملی بود که تأثیرات منفی آن زندگی مردم ما را به دوزخ تبدیل کرده است.

چون در مورد تطابق معیار های علم جامعه شناسی معاصر در جامعه ما صحبت نکرده اید، فکر میکنم که دلایل ارائه شده رضایت آن بزرگوار را کسب کرده است.

تنها یک نکته را برای معلومات خود می خواستم بدانم که اگر معیار های جامعه شناسی معاصر در جامعه ما قابلیت انطباق ندارد، پس جناب شما به حیث یک استاد در دانشگاه چگونه جامعه شناسی را تدریس می کردید؟ آیا جامعه شناسان ما - بهتر است بگویم استادانی که جامعه شناسی تدریس می کردند - برای جامعه ما جامعه شناسی مخصوصی به وجود آورده بودند؟ یا ...

اگر منظور شان این باشد که در شرایط آن زمان این معیار ها قابلیت انطباق داشتند و لی امروز که شرایط آشفته است این معیار ها قابلیت انطباق ندارند، عرض شود که آشفته گی ها گذشته از آن که گذرا هستند عوارضی هستند که در سطح عوارض در جوامع همیشه وجود داشته اند. این عوارض هیچگاه در حدی نبوده اند که مفهوم، اصل و وجود جامعه را از بین ببرند و مجموع علم جامعه شناسی را بی ارزش بسازند.

هیچ عارضه یا بیماری موقتی یا گذرا سبب از بین رفتن یک جامعه نمی شود. آشفته گی ها می روند و می آیند، ولی جوامع بر قرار باقی می مانند. تنها شکل شان تغییر می کند. مضمون و ماهیت هیچ وقت تغییر نمی کند، مگر این که جهان به کشور های کوچکی تقسیم شود که هر کشور یک باشنده داشته باشد؛ باشنده ای که هم ارباب باشد و هم رعیت، هم دزد باشد و هم پاسبان، هم ثروتمند باشد و هم فقیر و ... یعنی هیچ چیزی نباشد جز خودش و تنها خودش و در عین حال همه چیز باشد، یا این که در اثر یک حادثه بسیار بزرگ و هولناک طبیعی یا غیر طبیعی همه بشریت نابود شود!